

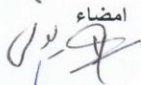




بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تائیدیه اعضای هیات داوران حاضر در جلسه دفاع از پایان نامه کارشناسی ارشد

اعضای هیات داوران نسخه نهایی پایان نامه خانم / آقای

را از نظر فرم و محتوی بررسی نموده و پذیرش آن را برای تکمیل درجه کارشناسی ارشد پیشنهاد

می کنند .

اعضای هیات داوران	نام و نام خانوادگی	رتبه علمی	امضاء
۱- استاد راهنما			
۲- استاد مشاور	مهرداد رانجانی	استاد	
۳- استاد ناظر	سحر زینت نغم	استاد	
۴- استاد ناظر	سز علی		
۵- نماینده تحصیلات تکمیلی	سز علی		

آیین‌نامه حق مالکیت مادی و معنوی در مورد نتایج پژوهشهای علمی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه: با عنایت به سیاست‌های پژوهشی و فناوری دانشگاه در راستای تحقق عدالت و کرامت انسانها که لازمه شکوفایی علمی و فنی است و رعایت حقوق مادی و معنوی دانشگاه و پژوهشگران، لازم است اعضای هیأت علمی، دانشجویان، دانش‌آموختگان و دیگر همکاران طرح، در مورد نتایج پژوهشهای علمی که تحت عناوین پایان‌نامه، رساله و طرحهای تحقیقاتی با هماهنگی دانشگاه انجام شده است، موارد زیر را رعایت نمایند:

ماده ۱- حق نشر و تکثیر پایان‌نامه/ رساله و درآمدهای حاصل از آنها متعلق به دانشگاه می باشد ولی حقوق معنوی پدید آورندگان محفوظ خواهد بود.

ماده ۲- انتشار مقاله یا مقالات مستخرج از پایان‌نامه/ رساله به صورت چاپ در نشریات علمی و یا ارائه در مجامع علمی باید به نام دانشگاه بوده و با تایید استاد راهنمای اصلی، یکی از اساتید راهنما، مشاور و یا دانشجو مسئول مکاتبات مقاله باشد. ولی مسئولیت علمی مقاله مستخرج از پایان‌نامه و رساله به عهده اساتید راهنما و دانشجو می باشد.


تبصره: در مقالاتی که پس از دانش‌آموختگی بصورت ترکیبی از اطلاعات جدید و نتایج حاصل از پایان‌نامه/ رساله نیز منتشر می‌شود نیز باید نام دانشگاه درج شود.

ماده ۳- انتشار کتاب، نرم افزار و یا آثار ویژه (اثری هنری مانند فیلم، عکس، نقاشی و نمایشنامه) حاصل از نتایج پایان‌نامه/ رساله و تمامی طرحهای تحقیقاتی کلیه واحدهای دانشگاه اعم از دانشکده ها، مراکز تحقیقاتی، پژوهشکده ها، پارک علم و فناوری و دیگر واحدها باید با مجوز کتبی صادره از معاونت پژوهشی دانشگاه و براساس آئین‌نامه های مصوب انجام شود.

ماده ۴- ثبت اختراع و تدوین دانش فنی و یا ارائه یافته ها در جشنواره‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی که حاصل نتایج مستخرج از پایان‌نامه/ رساله و تمامی طرحهای تحقیقاتی دانشگاه باید با هماهنگی استاد راهنما یا مجری طرح از طریق معاونت پژوهشی دانشگاه انجام گیرد.

ماده ۵- این آیین‌نامه در ۵ ماده و یک تبصره در تاریخ ۸۷/۴/۱ در شورای پژوهشی و در تاریخ ۸۷/۴/۲۳ در هیأت رئیسه دانشگاه به تایید رسید و در جلسه مورخ ۸۷/۷/۱۵ شورای دانشگاه به تصویب رسیده و از تاریخ تصویب در شورای دانشگاه لازم‌الاجرا است.

«اینجانب..... (نام و نام خانوادگی)..... دانشجوی رشته..... (نام رشته)..... ورودی سال تحصیلی..... (سال تحصیلی)..... مقطع..... (مقطع)..... دانشکده..... (نام دانشکده)..... متعهد می شوم کلیه نکات مندرج در آئین‌نامه حق مالکیت مادی و معنوی در مورد نتایج پژوهش های علمی دانشگاه تربیت مدرس را در انتشار یافته های علمی مستخرج از پایان نامه / رساله تحصیلی خود رعایت نمایم. در صورت تخلف از مفاد آئین نامه فوق الاشعار به دانشگاه وکالت و نمایندگی می دهم که از طرف اینجانب نسبت به لغو امتیاز اختراع بنام بنده و یا هر گونه امتیاز دیگر و تغییر آن به نام دانشگاه اقدام نماید. ضمناً نسبت به جبران فوری ضرر و زیان حاصله بر اساس برآورد دانشگاه اقدام خواهم نمود و بدینوسیله حق هر گونه اعتراض را از خود سلب نمودم»

امضا: 
تاریخ: ۱۳۹۴/۸/۱۵

آیین نامه چاپ پایان نامه (رساله) های دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس

نظر به اینکه چاپ و انتشار پایان نامه (رساله) های تحصیلی دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس، مبین بخشی از فعالیتهای علمی - پژوهشی دانشگاه است بنابراین به منظور آگاهی و رعایت حقوق دانشگاه، دانش آموختگان این دانشگاه نسبت به رعایت موارد ذیل متعهد می شوند:

ماده ۱: در صورت اقدام به چاپ پایان نامه (رساله) ی خود، مراتب را قبلاً به طور کتبی به «دفتر نشر آثار علمی» دانشگاه اطلاع دهد.

ماده ۲: در صفحه سوم کتاب (پس از برگ شناسنامه) عبارت ذیل را چاپ کند:

«کتاب حاضر، حاصل پایان نامه کارشناسی ارشد/ رساله دکتری نگارنده در رشته

سال در دانشکده

سرکار خانم/جناب آقای دکتر ، مشاوره سرکار خانم/جناب آقای دکتر

و مشاوره سرکار خانم/جناب آقای دکتر از آن دفاع شده است.»

ماده ۳: به منظور جبران بخشی از هزینه های انتشارات دانشگاه، تعداد یک درصد شمارگان کتاب (در هر نوبت چاپ) را به «دفتر نشر آثار علمی» دانشگاه اهدا کند. دانشگاه می تواند مازاد نیاز خود را به نفع مرکز نشر در معرض فروش قرار دهد.

ماده ۴: در صورت عدم رعایت ماده ۳، ۵۰٪ بهای شمارگان چاپ شده را به عنوان خسارت به دانشگاه تربیت مدرس، تأدیه کند.

ماده ۵: دانشجو تعهد و قبول می کند در صورت خودداری از پرداخت بهای خسارت، دانشگاه می تواند خسارت مذکور را از طریق مراجع قضایی مطالبه و وصول کند؛ به علاوه به دانشگاه حق می دهد به منظور استیفای حقوق خود، از طریق دادگاه، معادل وجه مذکور در ماده ۴ را از محل توقیف کتابهای عرضه شده نگارنده برای فروش، تامین نماید.

ماده ۶: اینجانب فریدون تموری دانشجوی رشته علوم سیاسی مقطع کارشناسی ارشد تعهد فوق و ضمانت اجرایی آن را قبول کرده، به آن ملتزم می شوم.

نام و نام خانوادگی: فریدون تموری

تاریخ و امضا:

۱۳۹۲، ۷، ۱۴



دانشگاه تربیت مدرس

دانشکده‌ی علوم انسانی

پایان نامه جهت اخذ مدرک کارشناسی ارشد

علوم سیاسی-گرایش اندیشه‌ی سیاسی

مفهوم رهایی در اندیشه‌ی کارل مارکس و میشل فوکو

فریدون تیموری

استاد راهنما

دکتر مصطفی یونسی

استاد مشاور

دکتر احمد خالقی

اردیبهشت ۱۳۹۱

تقدیم به خاطرہی ۱۶ آذر ۱۳۸۸

سپاس‌گزاری:

این پژوهش بدون موشکافی و دقت‌نظر آقای دکتر مصطفی یونسی در بازخوانی چندباره‌ی متن نمی‌توانست شکل قابل قبولی به خود بگیرد، از ایشان سپاس‌گزارم. گفتگو با آقای دکتر خالقی نیز نقش مهمی در یافتن مسیر درست تحقیق داشت، از ایشان نیز تشکر می‌کنم. آقای دکتر عباس منوچهری نیز با روی‌گشاده به سوالات و کنجکاوی‌های من پاسخ دادند، از ایشان نیز سپاس‌گزارم. در نهایت از زحمات آقای دکتر حاتم قادری، دکتر مسعود غفاری و دکتر وحید سینایی نیز تشکر می‌کنم.

چکیده:

نقد سلطه و تلاش برای بازگشایی امکان‌رهایی محتوای اصلی نگرش‌هایی را تشکیل می‌دهد که می‌توان آن‌ها را نگرش انتقادی نامید. از جمله‌ی متفکران انتقادی باید به کارل مارکس و میشل فوکو اشاره کرد. مارکس و فوکو با تاکید بر اشکال متفاوتی از سلطه، درک متفاوتی را از مفهوم‌رهایی ارائه می‌کنند. مارکس با تاکید بر اهمیت "کار"، در فرایند تحقق‌رهایی، بر مکانیزم‌های سلطه‌ی موجود در جامعه‌ی سرمایه‌داری تاکید می‌کند، و فوکو با تاکید بر اهمیت فردیت و هویت، بر سلطه‌ی موجود در مکانیزم‌های قدرت مدرن تاکید می‌کند، قدرتی که همواره در پیوند با دانش اعمال می‌شود. این پژوهش ضمن بررسی دیدگاه‌های متفاوت مارکس و فوکو، این فرض را به‌آزمون می‌کشد که از دیدگاه مارکس، رهایی به مفهوم فرارفتن‌ایجابی از مقوله‌ی ازخودبیگانگی است، و از دیدگاه فوکو، رهایی به مفهوم تخطی از سوژه‌شدن به وسیله‌ی نظام‌های دانش/قدرت است.

واژگان کلیدی: مارکس، فوکو، سلطه، رهایی، ازخودبیگانگی، سوژه‌شدن

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	• فصل اول: مقدمه و کلیات طرح تحقیق
۲	۱-۱ طرح مساله.....
۵	۲-۱ مرور ادبیات موضوع.....
۱۱	۳-۱ فرضیه‌ی تحقیق.....
۱۱	۴-۱ روش انجام تحقیق.....
۱۲	۵-۱ اهداف پژوهش.....
۱۲	۶-۱ سازماندهی مطالب تحقیق.....
	• فصل دوم: مفهوم رهایی
۱۴	۱-۲ مقدمه.....
۱۵	۲-۲ ترمینولوژی رهایی و نسبت آن با آزادی.....
۲۱	۳-۲ رهایی در دوره‌ی پیشامدرن.....
۲۴	۴-۲ رهایی در دوره‌ی مدرن.....
۲۶	۱-۴-۲ رهایی در اندیشه‌ی روشنگری.....
۲۹	۲-۴-۲ رهایی در اندیشه‌ی رومانتیک.....
۳۳	۳-۴-۲ رهایی در اندیشه‌ی دیالکتیکی.....
۳۸	۵-۲ رهایی در دوره‌ی معاصر.....

• فصل سوم: رهایی در اندیشه‌ی کارل مارکس

۴۷	مقدمه	۱-۳
۴۸	انسان شناسی فلسفی مارکس	۲-۳
۵۳	تحول مفهوم رهایی در اندیشه‌ی مارکس	۳-۳
۵۴	"درباره‌ی مساله‌ی یهود": نقد آزادی سیاسی و طرح ضرورت رهایی	۱-۳-۳
۵۷	"مقدمه‌ی نقد فلسفه‌ی حق هگل": کشف کارگزار رهایی	۲-۳-۳
۶۰	"دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی": رهایی و مقوله‌ی از خودبیگانگی	۳-۳-۳
۶۵	"سرمایه": به سوی درک انضمامی از رهایی	۴-۳-۳

• فصل چهارم: مفهوم رهایی در اندیشه‌ی میشل فوکو

۷۰	مقدمه	۱-۴
۷۲	فوکو و مساله‌ی انسان	۲-۴
۷۷	سیاست سلبی فوکو: تشکیل سوژه‌ی مقهور و امتناع رهایی	۳-۴
۷۸	سوژه و "حقیقت"	۱-۳-۴
۸۳	سوژه و "قدرت"	۲-۳-۴
۸۳	تلقى فوکو از قدرت	۱-۲-۳-۴
۸۶	روش تحلیل قدرت	۲-۲-۳-۴
۸۷	تکنولوژی‌های سیاسی بدن	۳-۲-۳-۴
۹۰	سیاست زیستی	۴-۲-۳-۴
۹۳	حکومت‌مندی	۵-۲-۳-۴
۹۶	ویژگی‌های انتقادی تبارشناسی فوکو	۶-۲-۳-۴

۹۸سیاست ایجابی فوکو: سوژه مندی و امکان رهایی	۴-۴
۹۹سوژه و "نسبت با خود"	۱-۴-۴
۱۰۴مفهوم سازی ایجابی از قدرت	۲-۴-۴
۱۰۶رهایی به مثابه تخطی	۳-۴-۴

- نتیجه گیری ۱۰۹
- منابع و مآخذ ۱۱۷
- چکیده‌ی انگلیسی ۱۲۴

فصل اول

مقدمه و کلیات طرح تحقیق

۱-۱ طرح مساله

اگر بتوانیم تقابل میان جریان‌های فکری، سیاسی و جامعه‌شناختی را به شیوه‌ای تحلیلی بر محور پذیرش یا انکار "وضع موجود" سازماندهی کنیم، آنگاه می‌توانیم در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی و اجتماعی از دو گونه نگرش متفاوت نام ببریم: نگرش محافظه‌کار و نگرش انتقادی^۱.

درحالی که نگرش محافظه‌کار در وسیع‌ترین معنای آن بر امکاناتی تاکید می‌کند که وضع موجود در اختیار افراد قرار می‌دهد، تاکید نگرش انتقادی بر ابعاد سلطه‌گر وضع موجود است. تاکید بر سلطه به طور طبیعی مفهوم "رهایی" به مثابه امکان فرارفتن از "وضع موجود" به "وضع دیگر" را در کانون توجه نگرش انتقادی قرار می‌دهد.

به‌لحاظ تاریخی اگرچه نمی‌توان وجود نگرش‌های انتقادی و رهایی بخش در دوره‌های کلاسیک، میانه و رنسانس را نادیده گرفت، اما مشخصاً نگرش انتقادی به لحاظ مفهومی ریشه در امکاناتی دارد که فلسفه‌ی مدرن فراهم نمود. این فلسفه با ابداع سوپژکتیویته (دکارت) و فرد معقول خودمدار (کانت) بنیادهای مستحکمی را برای نگرش انتقادی فراهم آورد. در حقیقت این پیشگویی‌های روشنگرانه‌ی فلسفه‌ی مدرن درباره‌ی دامنه‌ی اختیار سوپژکتیویته و فرد معقول خود مدار بود که تعارض اراده‌ی آزاد فرد با جبر مسلط بر جامعه را آشکار کرد، و تبدیل به بنیادی مفهومی برای عاملیت فرد در تاریخ، به مثابه پیش شرط هر نوع کنش رهایی بخش شد.

مشخصاً ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۸۱۷) را باید اولین نماینده‌ی برجسته‌ی نگرش انتقادی در دوره‌ی مدرن دانست. او با تاکید بر محدودیت‌هایی که جامعه‌ی نوین برای فرد فراهم می‌کند، بینش‌هایی را عرضه کرد که بعدها در اندیشه‌ی برجسته‌ترین اندیشمندان نگرش انتقادی یعنی کارل مارکس به نقطه‌ی اوج خود رسیدند.

^۱ استفاده از مفهوم "نگرش انتقادی" در این پژوهش برای جلوگیری از آشفتگی‌های اصطلاح‌شناختی صورت می‌گیرد که کاربرد اصطلاح "نظریه‌ی انتقادی" به بار می‌آورد. از زاویه‌ی دید این پژوهش، نظریه‌ی انتقادی با نمایندگانی چون، مارکوزه، هورکهایمر، آدورنو و هابرماس بخشی از تاریخ نگرش انتقادی را تشکیل می‌دهد.

آثار مارکس، اگرچه در دوره‌ی زندگی او (۱۸۸۳-۱۸۱۸) اقبال گسترده‌ای نیافت، اما پس از مرگش به مدت بیش از نیم قرن سلطه‌ی تام خود را بر عرصه‌های متفاوت نگرش انتقادی حفظ کرد. مارکس کوشید بنیادی ماتریالیستی را برای نقد وضع موجود که او آن را سرمایه‌داری می‌نامید، فراهم نماید. نقد مارکس از جامعه‌ی سرمایه‌داری مبتنی بر تحلیل فرایندهای تولید مادی بود. محوریت یافتن تحلیل فرایندهای تولید مادی به شکلی طبیعی، نقد اقتصاد سیاسی را به محور نقد مارکس از فرایندهای سلطه در جامعه‌ی سرمایه‌داری تبدیل کرد. از دیدگاه مارکس، تولید سرمایه‌داری موجد شکل جهانشمولی از سلطه بود و رهایی از این سلطه‌ی جهانشمول، آزادی جهانشمول را ممکن می‌ساخت.

تحت تاثیر کار عظیم مارکس، نگرش انتقادی که بر سلطه در فرایندهای "کار" تاکید می‌کرد، برای مدت بیش از نیم قرن، شکل مسلط نگرش انتقادی بود. اما از میانه‌ی قرن بیستم و شاید پیش از آن، تغییرات شگرف صورتبندی اجتماعی سرمایه‌داری از یک سو و مواجهه با دست آوردهای نظری جدید مانند روانکاوی، نظریات زبان و اگزستانسیالیسم از سوی دیگر، نابسندگی مقولات مارکسی برای نقد جامعه‌ی سرمایه‌داری را آشکار کرد. با آشکار شدن نابسندگی مقولات مارکس، نظریه‌پردازانی که خود را در امتداد سنت انتقادی مارکسیستی تعریف می‌کردند، کوشیدند با قرار دادن مارکسیسم در مواجهه با پیشرفت‌های نظری قرن بیستم، روش‌ها و نظریه‌هایی را که برای تحلیل بسنده باشند، مورد توجه قرار دهند.

اولین کوشش‌ها به وسیله نظریه‌پردازانی مانند گئورگ لوکاچ و آنتونیو گرامشی در قالب مفاهیمی چون، "بیگانگی" و "هژمونی" عرضه شد. در ادامه مارکسیست‌های غربی و از جمله نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت کوشیدند با توجه به مشکلات معرفت‌شناختی موجود در دیالکتیک مارکسیستی، از رهگذر توجه به ریشه‌های هگلی مارکسیسم، و محدود کردن محتوای متافیزیکی موجود در اندیشه‌ی دیالکتیک، حتی بیش از آنچه که مارکس انجام داده بود، نهایتاً توجه نگرش انتقادی را از ابزارها و روابط تولید، به فرهنگ و زندگی روزمره جلب نمایند. (پوستر، ۱۳۸۸: ۸) دیگر نظریه‌پرداز برجسته‌ی مارکسیسم غربی یعنی ژان پل سارتر نیز در "نقد خرد

دیالکتیکی"، کوشید زندگی روزمره و فرایندهای سلطه در بیرون از محیط کار را به موضوع اصلی نظریه‌پردازی انتقادی تبدیل کند.

با توجه به آنچه گفته شد؛ تاریخ نگرش انتقادی پس از مارکس را می‌توان، تاریخ کوشش برای فرارفتن از محدودیت‌های نظریه‌ی مارکس دانست. حال سوال این جاست که میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) اندیشمند برجسته‌ی فرانسوی، چه جایگاهی در این صورتبندی از نگرش انتقادی دارد؟

نگرش‌های مسلط کنونی عمدتاً فوکو را در ارتباط با پسا ساختارگرایی قرار می‌دهند. دیدگاهی دیگر معتقد است که فوکو را باید یکی از آفات جریان فکری دانست که با روسو شروع شد، و با نیچه و هایدگر ادامه یافت. (منوچهری، ۱۳۸۸: ۲۰۰) برای هر کدام از این دیدگاه‌ها دلایل قانع‌کننده‌ای وجود دارد. اما فوکو را در ضمن می‌توان در امتداد و انقطاع از سنت‌های نگرش انتقادی نیز درک کرد، و او را وارد صورتبندی پیش‌گفته از تاریخ نگرش انتقادی نمود. آنچه این موضع سوم را تقویت می‌کند، نه فقط مشارکت فعال فوکو در سیاست‌های چپ-گرایانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ بلکه منطق درونی اندیشه‌ی او یعنی نقد مکانیزم‌های سلطه در جامعه‌ی مدرن از یک سو و طرح امکان‌رهایی از سوی دیگر است.

فوکو در آثار خود به موضوعاتی از قبیل تاریخ تمامیت‌یابی عقل از خلال طرد جنون، زایش درمانگاه در مقام قلمرو رویت‌پذیری و دستکاری تن، شرایط امکان‌گیری دانش‌هایی بر گرد زندگی، کار و زبان، قاعده بندی‌های گفتمانی خودبسنده و نظم درونی آن‌ها، انضباطی‌شدن فزاینده‌ی حیطه‌های اجتماعی و گسترش دانش‌های انضباطی متناظر با آن‌ها، بهنجارسازی به وسیله‌ی نظام کیفری و تادیبی، تکثیر سازوکارهای حکومتی و زایش مکانیزم‌های کنترلی ناظر بر حیات، تاریخ سکسوالیته، تکنولوژی‌های مراقبه‌ی نفس و اخلاق ابداع خود پرداخت. به اعتبار این موضوعات اگر بتوان فوکو را بخشی از تاریخ نگرش انتقادی قلمداد کرد، آنگاه باید او را نماینده‌ی قاطع‌ترین گسست در نگرش انتقادی از تحلیل سلطه در فرایندهای "کار"، به تحلیل سلطه در "تمامی اندام‌های جامعه" دانست. این موضوع پروژه‌ی انتقادی فوکو را در نقطه‌ی مقابل پروژه‌ی مارکس قرار می‌دهد.

بنا بر آنچه گفته شد، نگرش انتقادی در اندیشه‌های مارکس و فوکو، با دو گونه‌ی متفاوت از نقد سلطه، و تحلیل امکان‌های رهایی روبروست. "تفاوت" دیدگاه‌های فوکو با مارکس، بررسی مفهوم رهایی در اندیشه‌ی این دو متفکر را تبدیل به مساله‌ای قابل توجه می‌کند. به کمک این بررسی، ضمن تحلیل دو تلقی متفاوت از مفهوم رهایی، می‌توان برخی از محدودیت‌های بحث رهایی در اندیشه‌ی مارکس را رفع کرده و یا حداقل آشکار ساخت. پرسش قابل طرح در طول این مساله این است که کارل مارکس و میشل فوکو هر کدام چه تبیینی از مفهوم رهایی ارائه می‌دهند؟

۱-۲ مرور ادبیات موضوع

این پژوهش تلاشی برای بررسی مفهوم رهایی در اندیشه‌ی کارل مارکس و میشل فوکو است. در این راستا، برای مرور ادبیات موجود، متون و پژوهش‌های انجام شده را در سه دسته مورد بررسی قرار می‌دهیم: ۱- متون و پژوهش‌هایی در باب مفهوم رهایی ۲- متون و پژوهش‌هایی در ارتباط با مفهوم رهایی در اندیشه‌ی کارل مارکس ۳- متون و پژوهش‌هایی در ارتباط با مفهوم رهایی در اندیشه‌ی میشل فوکو

البته همپوشانی‌هایی میان دسته‌بندی‌های یاد شده، به ویژه دسته بندی دوم و سوم، وجود دارد. با این حال این دسته‌بندی می‌تواند به مرور بهتر آثار و پردازش پژوهش یاری رساند.

۱- متون و پژوهش‌هایی در باب مفهوم رهایی:

عباس منوچهری، در بخش‌هایی از کتاب "هرمنوتیک، دانش و رهایی" به تبیین مفهوم رهایی و نیز رابطه‌ی این مفهوم با آزادی می‌پردازد. به عقیده‌ی او رهایی مفهومی شناخته شده برای بشر است، که در ادیان ابراهیمی در چهارچوب مفاهیمی چون "نجات" و "رستگاری"، بیان می‌شد. (منوچهری، ۵۲: ۱۳۸۱) منوچهری معتقد است که در اندیشه‌ی رهایی، "سلطه" معضل اصلی و مقوله‌ی محوری در آسیب‌شناسی است، و هرمنوتیک رهایی، تحقق معنای بودن را در وجود ضد سلطه تعریف می‌کند. درباره‌ی تفاوت‌های رهایی و آزادی

منوچهری می‌نویسد: آزادی عمدتاً فردی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است، حال آنکه رهایی معطوف به نوع متفاوتی از زندگی است. همچنین آزادی معطوف به فرد در معنای مدرن آن است، حال آنکه رهایی معطوف به جمع‌گرایی است. (منوچهری، ۱۳۸۱: ۵۴)

آندروهیود، در فصلی از کتاب "مقدمه‌ی نظریه‌ی سیاسی" تحت عنوان «آزادی، مدارا و آزادی بخشی»، از طریق بررسی ویژگی‌های جنبش‌های رهایی‌بخش از قبیل جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، جنبش زنان و جنبش چپ‌نو، به بررسی تفاوت رویکردهای رهایی‌گرا از رویکردهای آزادی‌گرا می‌پردازد. به عقیده‌ی او اگرچه جنبش‌های رهایی‌بخش را، که امکان رهایی کامل از نظام استثمار فراگیر را اعلام می‌کنند، پدیده‌ای جدید می‌دانند، اما ریشه‌های این عقیده را باید در سنت و عقاید کهن هزاره‌گرایی سیاسی جستجو کرد. به همین دلیل جنبش‌های رهایی‌بخش، حتی اگر مذهبی هم نباشند، می‌کوشند به سبک سیاست‌های بسیار اخلاقی عمل کنند. (هیود، ۱۳۸۸: ۴۰۸-۴۰۷)

پگاه‌مصلح، نیز در رساله‌اش تحت عنوان "پلی لکتیک و گفتمان رهایی" که به راهنمایی عباس منوچهری نگاشته است، به بررسی رهایی به عنوان یک "گفتمان" می‌پردازد. به عقیده‌ی او تکاپو برای رهایی در مفهوم جریان فکری محوری دوره‌ی مدرن یعنی روشنگری، تنیده شده است، بنابراین رهایی را نه به عنوان یک مفهوم ساده، بلکه باید چونان یک گفتمان مورد بررسی قرار داد. مصلح در فصل دوم رساله‌ی خود به بررسی تحول گفتمان رهایی در اندیشه‌ی باستان و دوران مدرن و معاصر می‌پردازد. به عقیده‌ی او پرسش از فردی یا جمعی بودن، عقل‌گرایی یا عقل‌گریزی، وجه سلبی و ایجابی و بومی یا جهانی بودن رهایی، حاصل تاملات اندیشه‌ی باستانی درباره‌ی این مفهوم است. (مصلح، ۱۳۸۸: ۴۹) مصلح، بحث رهایی در دوران مدرن و معاصر را نیز در چهارچوب دیدگاه‌های روشنگری، رومانیتیک و دیالکتیکی مورد بررسی قرار می‌دهد.

۲- متون و پژوهش‌هایی در ارتباط با مفهوم رهایی در اندیشه‌ی کارل مارکس:

تری ایگلتن، در کتابی با عنوان "مارکس و آزادی" به بررسی فلسفه، انسان‌شناسی، تاریخ و سیاست در اندیشه‌ی مارکس می‌پردازد. ایگلتن بر اهمیت مقوله‌ی "کار" در اندیشه‌ی مارکس تأکید می‌کند. به عقیده‌ی او مارکس در پی تبدیل کار به گونه‌ای فعالیت زیبایی‌شناختی بود، و از آن رو سرمایه‌داری را نقد می‌کرد که کار را از سرمنشاء خلاقیت و خودآفرینی، به منشاء از خودبیگانگی تبدیل کرده است. (ایگلتن، ۱۳۸۶: ۳۳) تأکید ایگلتن در این کتاب بر دو اثر مارکس یعنی: "دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی" و "سرمایه" است. ایگلتن با انتخاب این دو اثر، بر پیوستگی اندیشه‌های مارکس جوان و مارکس متاخر تأکید می‌کند.

لشک کولاکوفسکی، در جلد اول کتاب "جریان‌های اصلی در مارکسیسم" به بررسی آثار مارکس به عنوان آثاری فلسفی می‌پردازد. به عقیده‌ی او دیدگاه‌های مارکس درباره‌ی سلطه و رهایی، بسط یک انسان‌شناسی فلسفی تا آخرین نتایج منطقی آن است. کولاکوفسکی بر پیوستگی ایده‌های مارکس جوان آنگونه که در "دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی" بیان شده بود، و مارکس متاخر آنگونه که در "سرمایه" بیان شده بود، تأکید می‌کند و هدف اساسی دستگاه فلسفی مارکس را رهایی انسان از بیگانگی می‌داند.

لوچیوکولتی، در مقدمه‌ای که در سال ۱۹۷۷ بر مجموعه‌ی آثار مارکس نوشته است، بر مقوله‌ی از خودبیگانگی، به عنوان کانون نقد انقلابی مارکس از جامعه‌ی سرمایه‌داری تأکید می‌کند. به عقیده‌ی او عدم انتشار کتاب "دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی" تا سال ۱۹۳۳، موجب فراموشی این مقوله، به وسیله‌ی یک نسل کامل از مفسران مارکسیست شد. کولتی معتقد است که مارکس در دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی مقوله‌ی از خودبیگانگی را به عنوان بنیانی فلسفی برای نقد جامعه‌ی سرمایه‌داری مطرح کرد، و نیز دلایل خود را برای گسست از هگل و فویرباخ و ورود به عرصه‌ی نقد اقتصاد سیاسی توضیح داد. (کولتی در مارکس، ۱۳۸۲: ۱۷-۱۶) اما با فقدان این اثر، مقولات ماتریالیسم دیالکتیک انگلس تبدیل به مبنای فلسفی مارکسیسم شدند.

هربرت مارکوزه، در کتاب "خرد و انقلاب" و در فصلی تحت عنوان «بنیادهای نظریه‌ی دیالکتیکی جامعه»، با مقایسه‌ی دیدگاه‌های مارکس با هگل و فویرباخ، به تشریح دلایل اهمیت یافتن فرایند کار در نظریه‌ی مارکس می‌پردازد. مارکوزه می‌کوشد اهمیت مقوله‌ی ازخوبیگانگی در نظریه‌ی مارکس و ریشه‌های آن در فرایند کار اجتماعی را مورد تاکید قرار دهد. البته برخلاف کولتی که نظریه‌ی بیگانگی را با مقولات دیالکتیک ناسازگار می‌داند، مارکوزه می‌کوشد مقوله‌ی بیگانگی را در پرتو درک رادیکالی قرار دهد که از دیالکتیک هگل طرح می‌کند. (مارکوزه، ۱۳۸۸:۳۲۸-۳۲۰)

اریک فروم، در کتاب "مارکس و انسان" که در فارسی به "سرشت راستین انسان" ترجمه شده است، می‌کوشد درکی انسان‌گرایانه از اندیشه‌ی مارکس ارائه دهد. فروم اگرچه بر آثار اولیه‌ی مارکس تاکید می‌کند، اما معتقد به پیوستگی ایده‌های مارکس جوان و مارکس متاخر است. به عقیده‌ی او اندیشه‌ی مارکس ترکیبی از انگاره‌ی پیامبرانه-مسیحی جامعه همچون ساحت تحقق معنویت، و انگاره‌ی آزادی فردی است، که در خدمت رهایی انسان از زنجیرهای جبر اقتصادی قرار می‌گیرد.

سیریل اسمیت، در کتاب "کارل مارکس و خودآفرینی انسان" به بازبینی آثار مارکس، «فارغ از تعصب مارکسیسم لنینیسم» می‌پردازد. به عقیده‌ی او دست‌آورد مارکس این بود که توانست از ماهیت ضد بشری فرایند تولید پرده بردارد، و ساختار حقیقی انسان را به عنوان خودآفرینی آزاد، آشکار سازد. (اسمیت، ۱۳۸۴:۱۱۳) اسمیت در این کتاب بر اهمیت مقوله‌ی بیگانگی در آثار مارکس تاکید می‌کند و می‌کوشد امکان رهایی در اندیشه‌ی مارکس را در ارتباط با فرایند بیگانگی توضیح دهد.

۳- متون و پژوهش‌هایی در ارتباط با مفهوم رهایی در اندیشه‌ی میشل فوکو

ژیل دلوز، در اثری تحت عنوان "فوکو" کوشیده است تفسیری انتقادی از اندیشه‌ی فوکو ارائه دهد. به عقیده‌ی او فوکو در آثار واپسین خود در پی تولید یک سوژه‌مندی نوین بود. دلوز در فصلی تحت عنوان «تاخوردگی‌ها یا داخل اندیشه» به تشریح دلایل رجوع فوکو به یونان باستان، در آثار واپسین او می‌پردازد. به عقیده‌ی دلوز فوکو در اخلاق یونانی شیوه‌ای از سوژه‌مندی را می‌دید، که در حوزه‌ی آزادی شکل می‌گرفت. دلوز معتقد است که فوکو ساختار صوری سوژه شدن در اخلاق یونانی را مورد تایید قرار می‌دهد، و آن را منبعی برای پروژه‌ی سوژه‌مندی نوین می‌داند. (دلوز، ۱۳۸۹: ۱۴۹)

درباره‌ی امکان رهایی در اندیشه‌ی فوکو، در کتاب "فوکو و امر سیاسی" نوشته‌ی جان سایمونز مطالب مهمی آمده است. سایمونز آثار فوکو را در یک چهارچوب تفسیری خاص مورد بررسی قرار می‌دهد. این چارچوب تفسیری تنش میان "سبکی تحمل‌ناپذیر" و "سنگینی تحمل‌ناپذیر" است. سبکی تحمل‌ناپذیر به وضعیتی اشاره دارد که در آن هیچ محدودیتی در برابر سوژه قرار ندارد، و سنگینی تحمل‌ناپذیر اشاره به وضعیتی دارد که در آن سوژه کاملاً تحت انقیاد و سلطه است. (سایمونز، ۱۳۹۰: ۲۰) به عقیده‌ی سایمونز، تلقی فوکو از وضعیت سوژه، بین سبکی تحمل‌ناپذیر و سنگینی تحمل‌ناپذیر در نوسان است. هر چند فوکو در آثار خود تا سال ۱۹۷۶ بیشتر سوژه را در وضعیت سنگینی تحمل‌ناپذیر می‌داند، و در آثار واپسین، سوژه را در وضعیت سبکی تحمل‌ناپذیر به تصویر می‌کشد. با این حال به عقیده‌ی او، از دیدگاه فوکو، سوژه نه کاملاً تحت سلطه است و نه کاملاً خودتوصیف کننده. سایمونز همچنین در ارتباط با بحث رهایی بر مفهوم "تخطی" در اندیشه‌ی فوکو تاکید می‌کند و در امتداد تفسیری که دلوز از فوکو ارائه داد، می‌کوشد اخلاق را به عنوان مکان تخطی از الزامات سلطه معرفی کند. هر چند او به تخطی فوکو از الزامات سلطه در حوزه‌های هنر و زندگی شخصی نیز می‌پردازد. (سایمونز، ۱۳۹۰: ۱۴۰)

مقاله‌ی چارلز تیلور تحت عنوان «آرای فوکو در باب آزادی و حقیقت» در کتاب "فوکو در بوته‌ی نقد"، نمونه‌ای از نگاه انتقادی به اندیشه‌ی فوکو است. به عقیده‌ی تیلور هر چند فوکو می‌کوشد با رویکردی نیچه‌ای،